

هو العليم

شخصی که عمدا حج نرود به دین یهود یا نصاری  
از دنیا می رود

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين  
حسينی طهرانی

مطلع انوار، جلد ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

داستان شگفت‌آوری درباره عدم اسلام کسی

که حجّ واجب خود را عمداً انجام نداده است

مرحوم آیه الله الحقّ و الیقین فقیه معظم آقای  
حاج شیخ جواد انصاری همدانی داستان عجیب و  
شگفت‌انگیزی درباره عدم اسلام مُسَوِّفین حجّ بیان  
فرمودند: یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که  
به صلاح و تقوی مشهور و معروف بود بواسطه  
عارضه مرض سکتة قلبی فوت کرد؛ و فوت نابهنگام  
او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او  
گذاشت.

شبانه، جنازه او را به قبرستان آورند تا فردا مراسم  
تغسیل و تفکین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن  
جنازه در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت  
در شب فوت کرده باشد، امر رائجی است؛ و چه بسا  
در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.  
چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال  
برای بازپرسی آمدند و گفتند: میخواهی از دین  
نصاری باشی و یا از یهود؛ تو از دین اسلام نیستی و

بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.

او فریاد برآورد: من مسلمانم: من اسلام دارم:

من یهودی و نصرانی نیستم؛

گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از

حجّ را داشته‌ای و حجّ بجای نیاورده، مرده‌ای، بر دین

اسلام نمرده‌ای! إن شئت یهودیّاً؛ و إن شئت نصرانیّاً.

او گفت: سوگند بخدا من مسلمانم و اعمالم

چنین و چنان بوده است؛ نماز می خوانده‌ام و جوهات

اموال خود می داده‌ام بفقرا و مستمندان مساعدت

می کرده‌ام و درباره خلق خدا ترحم می نموده‌ام.

گفتند: اینها بجای خود؛ ولی چون حجّ

نیاورده‌ای خداوند متعال تو را از زمره مسلمین به

حساب نمی آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حجّ

نکند، عاقبت امر او همینطور خواهد بود

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره

فریاد کشید: ای امام حسین! آخر اینهمه من مجالس

روضه خوانی تشکیل می دادم؛ و اینهمه در عزای شما

شرکت می کردم! آیا سزاوار است که مرا در این موقع

تنها و غریب بگذارید؟!!

در اینحال فوراً حضرت سید الشهداء  
علیه السلام حاضر شدند و گفتند؛ درست است آنچه  
می گوئی! ولی چون عمداً حجّ واجب را به تأخیر  
انداخته‌ای تا مرگ، گریبان‌ت را گرفته است؛ فلذا در  
حکم خدا و سنت الهیّه چنین جاری شده است که بر  
آئین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار  
می توانم بکنم و آن اینست که: شفاعت در نزد خدا  
کنم، تا بتو عمر دهد؛ و حجّ خودت را انجام دهی؛  
آنوقت به دین اسلام خواهی مُرد!

حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم؛ و  
خداوند سی سال بتو عمر داد؛ حَجَّت را بجای بیاور!  
آن مرد میگوید: من چشمان خود را باز کردم،  
دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری  
قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می کند. او  
همینکه خواست وحشت کند؛ گفتم مترس؛ من زنده  
هستم!

اقوام و ارحام و فرزندان آمدند؛ و حیاطمان برای  
آنها آنقدر لذت بخش بود که قابل توصیف نیست.  
من آماده تهیّه مقدمات حجّ بیت الله الحرام شدم تا

هنوز سر سال نرسیده بود که موسم حجّ شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری بدرقه ما آمده بودند؛ و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حجّ برآیم؛ و از دنیا بروم؛ چون مسافرت به حجّ در آن سنوات و اوقاتی که می‌رفتند بسیار مشکل بود؛ و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مردند.

من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مُسَوِّف حجّ را برای کسی بازگو نکرده بودم؛ و پیوسته مترصد بودم تا بینم چه می‌شود؛ آیا من موفق به حج می‌شوم یا نه؟

در آن وقت، فرزندان را به دور خود جمع کردم؛ و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که مطمئن باشید من به سلامت بر می‌گردم؛ و بیست و نه سال دیگر هم عمر می‌کنم. و همینطور هم شد. او به سلامت برگشت؛ و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد؛ و چون مُرد او را در خواب دیدند با

لباس حاجیان و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند.

چون در آن زمان تجّار و سایر اضافی که به حجّ می‌رفتند پس از حجّ تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند. او در خواب گفت: لله الحمد من را به آئین اسلام باز پرس و سؤال کردند و اینک هیچگونه ناراحتی ندارم؛ و در کمال خوش و آسایش به سر می‌برم. من از برکت امام حسین علیه السلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حقّ جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲.